



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إله خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآلهما الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

مطالبات مطالبات

مطالب گذشته

تبریک ۹ ربیع الاول روز هلاک طاغوت (لعنه الله) و جشنواره برائت و عید کبیر آل محمد ﷺ

فضیلت عید بزرگ اهل حق در بیان کلام وحی و خازنان وحی ﷺ

ارائه شمایل طاغوت (لعنه الله)

آئین مجالس سرور و اعیاد اهل حق

روش صحیح سرور نمودن و مزاح در بیان کلام مقدس

مزاح و مطالبات در مذهب خاندان وحی و اولیای حق ﷺ

آشنایی با لهجه ها و زبانهای گوناگون ؛ در بیانی شیرین و لطیف

لطایف و ظرایف حکمت آمیز × نکات و فکاهیات عبرت آموز

اشاره:

در شماره های گذشته به این نکته اشاره کردیم که: ادخال سرور و شاد نمودن و ایجاد انبساط و شادی؛ لازمه اش پوچی یا آلودگی منبع و وسیله شادمانی نیست، و بایستی از نکاتی بهره جست که از نظر نوع و محتوا با کلام بیهوده ساخته نشده؛ بلکه حکمت آموز یا عبرت آمیز نیز باشد.

حکایات حکمت آمیز و لطیفه های عبرت آموز

نادانی فرعون:

ابلیس وقتی نزد فرعون آمد، وی خوشه ای انگور در دست داشت و تناول می کرد. ابلیس گفت: هیچکس تواند که این خوشه انگور تازه را خوشه مروارید خوشاب ساختن؟ فرعون گفت: نه، ابلیس به لطایف سحر، آن خوشه انگور را خوشه مروارید خوشاب ساخت. فرعون بسیار تعجب کرد و گفت: اینست استاد مردی که تویی! ابلیس سیلی بر گردن او زد و گفت: مرا با این استادی به بندگی حتی قبول نکردند، تو با این حماقت، دعوی خدایی چگونه می کنی؟؟!

طرح لباس بر تناسب سابقه ریاست:

هنگامی که در چین سلسله «کینگ» بر سر کار بود، روزی یکی از رؤسای دادگاه از خیاطی خواست تا برایش لباس رسمی قضاوت بدوزد. خیاط به حضور آمد و پرسید: «قربان اول از همه به من بگویید که چه نوع رئیس دادگاهی هستید؟ آیا تازه به این مقام رسیده اید، یا دارید پست و مقام جدیدی می گیرید، و یا خیلی وقت است که رئیس دادگاه شده اید؟» مرد صاحب مقام که گیج شده بود پرسید: «این سوالات چه ربطی به دوختن یک لباس تازه دارد؟» خیاط جواب داد: «خیلی ربط دارد. اگر تازه رئیس دادگاه شده اید، مجبورید که تمام مدت راست و صاف در دادگاه بایستید. در این صورت، شما به لباسی نیاز دارید که طول جلو و عقب آن یکسان باشد. برای مقاماتی که پست جدید می گیرند، باید جلوی لباس بلندتر از پشت آن باشد، چون این افراد آن قدر مغرور و پرافاده اند که سرشان را بالا و سینه شان را جلو می دهند. اما برای مقامات قدیمی، لباس فرق نمی کند. از آنجا که بیشتر وقتها بالا دستی هایشان به آنها سرکوفت می زنند و آنها را سرزنش و نکوهش می کنند، و آنان همیشه مجبورند که با حالتی پکرو گرفته خم شوند، به لباسی احتیاج دارند که جلوی کوتاه و پشتی بلندتر داشته باشد. به همین جهت اگر من ندانم که شما جزو کدام یک از این سه گروه هستید، چگونه می توانم لباسی مناسب برای شما بدوزم.»

تدبیر حرکت:

يك روز بھلول را دیدند سوار بر الاغي دارد مي رود. پرسیدند: «بھلول کجا؟» جواب داد: «مي روم نماز جمعه» !!! گفتند: «امروز که سه شنبه است.» !!! گفت: «اگر اين الاغ تا روز جمعه مرا به مسجد برساند، هنر کرده است!

نصایح و حکمتها با زبان طنز آمیز در سخن از خوراکیها

شیخ بو اسحاق اطعمه:

از ادبای عارف شیراز، و مزار ایشان در تکیه مبارکه جهل تنان شیراز است، ایشان دیوان اشعاري است که به دیوان اطعمه معروف است، تمامی اشعار این دیوان با بیانی شیرین و در قالب نام خوردنیهای کوناگون، نکات و مواعظ عارفانه ای را به مخاطب می رساند. در اینجا اقتباسی ویرایش شده از مطالب مطرح شده درباره ایشان که در تلویزیون ایران در برنامه میراث مکتوب که در تاریخ: ۸۴/۹/۲۶ از ساعت: ۲۸ : ۱۶ تا ۶ : ۱۷ به مدت: ۳۸ دقیقه بخش شده است؛ را نقل می کنیم:

به نام خدا

مرتب کن قوت قبل از وجود = پیای ده لقمه از خان جود

خوراننده مرغ و ماهی و نان = رساننده دست ها بر دهان

چنانش به روزی دهی اهتمام = بود از سر لطف و انعام عام

که چون طفل آمد ز مادر به در = غسل در دهان دید و روغن به سر

جمال الدین ابو اسحاق معروف به بو اسحاق اطعمه شیرازی

بو اسحاق اطعمه تحت تاثیر عبید زاکانی؛ اما نه به شیوه هجو و استفاده از کلماتی که امروز در چاپ آنها سه نقطه استفاده می کنند، بلکه در کنار طر و کنایه و هزل به نقیضه سرایی پرداخته و عقاید اجتماعی خود را در غالب انواع اغذیه و اطعمه باز نمایانده است؛ فقر و گرسنگی در جامعه از يك سو و شکم بارگی و سفره های رنگین در میان اعیان و اشراف از سوي دیگر نیز او را وادار کرد که زبان به اعتراض و نقد بی عدالتی جامعه موجود خود باز کند. البته در میان اشعار او به مطالبی بر می خوریم که هدف او را در امور دیگر هم می توان بر شمرد.

او در آغاز رساله **کثر الاشتها** سخن از بی اشتهايي محبوب خود می گوید؛ و برای درمان بیماری معشوق خود تالیف چنین اثری را پیش می گیرد:

گفت بوسحاق چنین شعر ز انواع طعام = تا شود گرسنه آن سیر که خواند یکبار

من آنچه وصف طعام است با تو می گویم = تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال (بر سبک شعر حافظ)

این هم باز در باب پند و اندرز است که مد نظر شاعر بوده و همین طور در شعر دیگری کشف رازهای باطن انسلین را هدف کار خود ذکر می کند.

سرّ انسان در لباس نان و آب = گفته شد والله اعلم بالصواب

و نیز سفره استفاده معنوی برای نیازمندان رشد و تعالی:

غرض خانی است کز ما باز ماند = کز آن هر بینوا یابد نوایی

بوسحاق اطعمه ۲۶ غزل حافظ و ۱۷ غزل سعدی و اشعار بیش از ۱۵ شاعر پیش از خود را نقیضه سرایی کرده؛ و در ارائه قالبی جدید و بدیع و سبکی منحصر به فرد که ظاهراً سابقه‌ای پیش از او نداشته اثری ماندنی به یادگار گذاشته است، و به قول بزرگی شاید بتوان او را از جمله بزرگانی یاد کرد که با این اثر گران سنگ زندگی اصلی اش پس از مرگ او آغاز می‌شود: ان آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا الى الآثار

بس که شیرین گفته ای اسحاق شعر اطعمه = خورده نبات در دهان خواهم فشاند

در نقیضه بر این شعر حافظ که :

دارم از زلف سیاهش گله چندان که می‌پرس = که چنان زو شده ام بی سر و سامان که می‌پرس

اسحاق در جواب شعر حافظ می‌گوید :

دارم از کله بریان گله چندان که می‌پرس = که چنان زو شده‌ام بی سر و سامان که می‌پرس

کس که بالای مزعفر نکند آتش تروش = که چنانم من از این کرده پشیمان که می‌پرس

روزه داری و ریاضت هوسم بود = ولی چشمکی می‌زند آن دنبه بریان که می‌پرس

حال مطبخ دلم از بره بریان پرسید = گفت آن دیدم از آن آتش سوزان که می‌پرس

سفره اطعمه غذاهای معمولی ما را هم دارد و خیلی هم غذا دارد . می‌گویند که شاه عباس یک روز از غلامانش پرسید که این مردم عادی و گداها و فقرا چه می‌خورند ؟ گفتند: اینها یک نوع مثلاً جگر و شش و اینها را تکه تکه می‌کنند و می‌پزند و اینها را می‌خورند گفت، که فردا صبح بروید یک دیگش را بخرید بیاورید در حرم سرا همه ما بخوریم ببینیم چه مزه‌ای دارد ؛ آوردند و خورد و خیلی هم خوشش آمد، گفت: باریک الله، فقرا چیزهایی می‌خورند که ما نمی‌خوریم! اسم این را گذاشتند حسرت‌الملوک؛ یعنی غذایی که مورد حسرت پادشاه هاست.

بواسحاق مبدع و مبتکر یک سبک است که بعداً از آن پیروی کردند و آن سبک این است که غذاها را در لفافه طتر؛ بیان کرده و حکمتها را با زبان خوراکی تعبیر کند . البته کتاب آشپزی نیست که دستور العمل غذا پختن را به ما بدهد و ما نمی‌توانیم بر اساس این همان مهیابه یا چیز دیگر را بپزم یا تکیه کنیم و اصلاً نمی‌دانیم چه طوری است ، اما اسامی تعداد زیادی از اینها را آورده و خیلی جاها هم شعرهای قشنگ و زیبایی آورده منتها خیلی جاها را ما نمی‌فهمیم ، به خاطر اینکه غذاها و اسم هایش برای ما عجیب و غریب هستند، و من از نظر لغوی روی اینها حساس هستم و مهم است برای من، و دوست دارم که روی این کار کنم و مقدار زیادی اش را هم کار کردم و از جمله: سبب تسمیه لقمه فوری که امروزه به نام قاضی معروف است:

در قدیم حال‌ها وقت نداشتند که بروند خانه ناهار بخورند ، بنابراین یک لقمه بزرگ؛ در آن یک مقدار پنیر و سبزی خوردن و چیزی می‌گذاشتند و این را می‌خوردند؛ این مشهور شده بود به لقمه حمالی . (معادل ساندویچی که الآن مرسوم است!) بعدها قاضی‌ها نیز وقت نمی‌کردند بروند خانه؛ مجبور بودند بایستند این دعوها را فیصله بدهند، به مستخدم هایشان می‌گفتند: بروید یک لقمه حمالی بگیرید بیاورید ما بخوریم . بعد کم کم این نوع لقمه نزد قاضیها شایع

شد، و البته تغییراتی هم بر اساس میل و رغبت سفارش دهنده و امکانات او در نوع غذای این لقمه داده شد، و بلا رواج انواع لقمه ها که ارتقای لقمه حمالی سابق بود و ابتکار نوع غذا از قاضیها؛ این نوع لقمه ها کم کم نیز رواج پیدا کرد، به اعتبار مبتکر آنها (قاضی)، نامش از لقمه حمالی به لقمه قاضی؛ ارتقای عنوان پیدا کرد، و اختصارا به قاضی تبدیل شد، و حمالها هم گفتند: حالا که شما اسم لقمه ما را می برید، ما هم اسم لقمه خودمان را می گذاریم قاضی از آن به بعد گفتند قاضی. این آن چیزی بود که من استنباط کردم از مجموع مطالبی که در باره اینها بود. مثلا نوعی غذاست به نام قاضی اسب: آن طور که پیدا است در روده یا در شکمبه اسب يك لقمه ای درست می کردند و به این می گفتند قاضی اسب، اتفاقا برای قاضی اسب شعرهای همین بوسحاق را ذکر کرده اند در کتاب های لغت.

اشعار میرزا اشتها:

بعد می آیم جلوتر، يك شاعری است به نام میرزا اشتها که دیوانش هست و چاپ شده؛ البته خیلی بد چاپ شده و غلط هم زیاد دارد و نسخه دیگری هم در دست نیست اکثر شعرهایش چنگی به دل نمی زند، ولی يك مقداری اش خوب است حالا يك دو سه بیت را برایتان می خوانم ببینید سبکش چه طوری. این خود مقدمه اش نوشته که در ۱۲۸۲ فوت کردند، ۱۲۸۹ فوت کردند، یعنی هجری قمری است، می گوید:

مشهور گشته است در آفاق نام ما = زین اشتها بی حد مالا کلام ما

با ما کسی چگونه زند لاف پر خوری = کین سکه را زدند در اول به نام ما

گر روزی تمام خلائق کنند جمع = باشد غذای مختصر صبح و شام ما

آن گنبد بزرگ که بر مسجد شه است = سر پوش کوچکی است به قاب طعام ما

جامی ز جام يك شبه آید به اصفهان = گر عکس آش برگ ببیند به جام ما

(آش برگ = آش بَلگ: یعنی آش رشته، ببینید این بیت چقدر قشنگ است واقعا این يك حالت عرفانی دارد می گوید)

بنده خیال پختن نان در تنور دل = این هم یکی بود ز خیالات خام ما

چقدر قشنگ گفته، خیلی قشنگ گفته، و حالا بقیه اش را نمی خوانم که وقت زیاد گرفته نشود و يك مقدار شعرهایش را یادداشت کرده بودم که بخوانم که بعدا اگر فرصتی شد می خوانم، ولی الان دیگر نمی خواهم زیاد وقت بگیرم

دکتر ذاکری: این (میرزا اشتها) به لهجه اصفهانی خاص نگفته و آن (شیخ اطعمه) شیرازی است و قبلا کار کرده اند و در آخر این صحبت شده و يك مقدار اشعارش به شیرازی قدیم است و همان شیرازی که يك غزل حافظ به صورت ملمع به شیرازی است و سعدی هم در مثلثاتش به صورت ملمع دارد، البته بوسحاق عارف بوده و مرید جناب شاه نعمت الله ولی بوده است.

احمد اطعمه:

ضمنا فراموش نکنیم که يك نفر دیگر حدود ۴۰ سال بعد از این احتمالا منسوب به این و اقوام این و شاید هم نوه این به اسم احمد اطعمه هم بوده و او هم شاعر بوده و در همین زمینه شعر گفته و آقای رستگار فسایی زحمت کشیدند و

تعدادی از ابیاتش را در این کتاب نقل فرمودند و يك بيتش نیست که به نظر من اتفاقاً آن بیت شاهکار است احمد اطعمه است و از همه بهتر است و آن این است که می گوید : احمد ز ریاضت نشدت کشف بزن لوت .. (یعنی غذا بخور حالا که ریاضت کشیدی و چله نشستی و چیزی برای تو پدا نشد و کشفی نشد ، لوت بخور و برو دنبال غذا)

احمد ز ریاضت نشدت کشف؛ بزن لوت = چون نیستی از اهل دل از اهل شکم باش

خیلی قشنگ است؛ در این ابیاتی که حضرت عالی جمع کردید نبودید و عرض کنم که شعر خیلی قشنگی است این . اگر کسی زحمتی بکشد و خود آقای دکتر فسائی لطف کنند بگردند شاید در منابعی از احمد اطعمه شعر بیشتری پیدا کنند و چاپ شود خیلی عالی است

میرزا بسمل:

و همین طور از بسمل که گفتید او هم شاعر خوبی بوده و شعرهایش خیلی قشنگ است . این که ایشان نقل کردند من دیدم بسیار عالی است و حیف است که اشعار او در این زمینه چاپ نشود ، اگر باز حضرت عالی لطفی بفرمایید و اینها را منتشر کنید خدمتی است به عالم ادبیات .

حکیم سوری:

بعد از اینها می رسیم به حکیم سوری که این کتابش است در دو جلد است به نام کلیات حکیم اسمش ضیا لشکر دانش مستشار اعظم ، این خیلی با ذوق بوده است از آن میرزا اشتها بهتر است و از يك جهتی هم از بوسحاق بهتر است و آن جهت این است که به زبان امروزی حرف زده و ما حرف هایش را می فهمیم و لذت می بریم از بیاناتش . من حالا عرض کنم که برای خالی نبودن عریضه يك مقدار از شعرهای این را می خوانم . یکی از کارهایی که این کرده این است که تضمین های خیلی قشنگی دارد خیلی قشنگ مثلاً می گوید

پیران به غذا رسم تائی بگذارند = تا مدعیان عیب نگیرند جوان را

(تائی نمی کنند یعنی تند می خورند) حکایت از مراعات دیگران است که برای اینکه زیادتراً غذا خوردن جوان سر سفره معلوم نشود، پیران آهسته می خورند تا جوانها پرخور شناخته نشوند، و خود این تفسیر مؤدبانه ای است از سبب کندي غذا خوردن پیران؛ که مربوط به ناتوانیشان نیست.

که این تفسیر و مضمون ابتکارش مال سعدي است:

اول پدر پیر خورد رطل دمامد = تا مدعیان هیچ نگویند جوان را

حکیم سوری باز می گوید:

سفره پر؛ خالی شکم بود؛ بدل شد = زایل همه این را شد و ناقص همه آن را

(سفره خالی شد و شکم من پر شد؛ سفره از بین رفت و من هم از پرخوری ناقص شدم)

و ابتکار این مضمون مال انوری است که می گوید:

مقدار شب از روز فزون بود و بدل شد = ناقص همه این را شد و زاید همه آن را

(در فروردین ماه شروع می کند شب کوتاه شدن و روز بلند شدن)

از بیهوده باهوده ساختن: مفید سازی کلمات معمولی و عامیانه

طبع حکمت جو نه تنها به دنبال بیهوده نمی رود، و از کلام بی معنا می برهیزد؛ و نقل و رواج سخن بیهوده نمی دهد، بلکه اگر کلامی را نیز نوعاً بی فایده دیده ولی رایج؛ بطوریکه نتواند از رواج و تداولش بکاهد؛ در این وقت برای اعانت به عامه و سوق ایشان به درستی؛ آن الفاظ بیهوده را از فضای بـوج آن خارج کرده و صورت باهوده و مفید به آن می دهد.

اتل متل (atal-matal) الفاظ آغاز برخی از قصه‌ها و ترانه‌ها و اشعار هجایی و بازیها را تشکیل می دهد، این الفاظ که بی معنا و بیهوده به نظر می رسد.

فره‌یخته ای این فراز را در قالبی حکمت آمیز همراه با طر بیان کرده است، و آنرا شرحی عرفانی اخلاقی داده و از حروف و الفاظ آن نکات مفید و ناصحانه استخراج نموده است.

در مجموعه‌ی خطی شماره‌ی ۴۲۹۱، بتاریخ ج ۱/۱۱۱۲ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه (ص ۲۲۳-۲۳۱) مطلبی را از علامه فیض کاشانی ذکر نموده است.

این مطلب در شرح این مضمون «اتل توتہ تتل = پنجه بشیرمال و شکر = هفتاد میخ آهني = ژلزل پای احمدك ... که البته جای بررسی داشته که آیا واقعا نقل از ایشان است؟ که بعدی هم ندارد، یا به جهت اعتبار کلام آنرا به حکیم و دانای معروفی؛ در قالب طر نسبت داده است؟ در آن نسخه چنین آمده است:

در بعضی حکایات غریبه و عبارات عجیبه از فواید بعضی افاضل متأخرین، صاحب صافی وافی، مولانا محمد محسن کاشی؛ و هذا عبارتہ:

بر ضمیر ارباب دانش و اصحاب بینش مخفی نماناد که هیچ لفظی نیست که او را در حقیقت در معنی نباشد ... از آن جمله؛ اسماء الفاظ «اتل توتہ تتل» است ... ،

گویند: شخصی بود محمد نام، و پسری داشت احمد نام. و آن پسر را نصیحت می نمود به زبان کودکان با وی حرف می زد ... بنابر این امر به فرزند خود گفتی:

«اتل توتہ تتل». بدانکه همزه حرف ندائی است و «تتل» منادی است. یعنی: ای فرزند آنچه می گویم ترا یاد بگیر و بدان عمل نمایی!

و می تواند بود که: «اتل» متکلم وحده باشد، یعنی تلاوت می کنم من از برای تو چیزی را که چون بخوانی و بدانی، توا اصول خـسمة ذیل حاصل شود! ...

والحمد لله رب العالمین